

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين و صلى الله على سيدنا محمد و آله الطاهرين

آیه شریفه «فلا اقتحم العقبة» در مقام اخبار

آنچه از ظاهر آیات شریفه در سوره مبارکه بلد استفاده می شود این است که خداوند تبارک و تعالی در آیه شریفه «فلا اقتحم العقبة» در مقام «اخبار» است و خبر می دهد از اینکه این انسان با این همه نعمت هایی که به او دادیم (عینین، لسان، شفتین و نجدین) «فلا اقتحم العقبة» از عقبه عبور نکرد، این آیه شریفه «فلا اقتحم العقبة» در مقام انشاء نیست تا گفته شود «هلا اقتحم العقبة»

فخر رازی در تفسیرش می گوید فقط شخصی بنام قفال آمده «فلا اقتحم العقبة» را به «هلا توبیخیه» تفسیر کرده؛ «هلا اقتحم العقبة» اما بقیه مفسران قائل اند که آیه شریفه عنوان خبری دارد و خداوند تبارک و تعالی در مقام «اخبار» است.^[1]

همچنین بعضی از مفسرین معاصر از اهل سنت مثل صاحب تفسیر منیر، آیه شریفه را به «هلا توبیخیه» تفسیر کرده؛ فهلا نشط و اخترق الموانع المانعة من طاعة الله، من تسويل النفس و اتباع الهوى و الشيطان، و هلا جاهد نفسه لاجتياز الطريق الصعب»^[2].

در حالی که «هلا توبیخیه» گرفتن، خلاف ظاهر آیه است بلکه آیه شریفه در مقام اخبار است «لا اقتحم» إخبار از این است که این شخص در دنیا از عقبه عبور نکرد، در نتیجه آیه ارتباطی با مسئله صراط پیدا نمی کند و اینکه بعضی ها در کتاب معادشان خواسته اند از آیه مذکور مسئله صراط را استفاده کنند صحیح نیست و به هیچ وجهی از ظاهر آیه شریفه مسئله صراط استفاده نمی شود.

عدم استدلال به تأویلات قرآن در مقابل خصم

در مباحث پیشین بیان شد؛ روایاتی که در ذیل آیه شریفه «فلا اقتحم العقبة» وارد شده، کلمه «عقبه» را به وجود مبارک ائمه معصومین (علیهم السلام) معنا کرده اند و در بعضی از تعابیر آمده که ائمه معصومین (علیهم السلام) فرموده اند: «نحن العقبة» ما ائمه معصومین (علیهم السلام) عقبه هستیم.

در تفسیر نورالثقلین، تفسیر برهان و همچنین در کافی شریف آمده: ابان بن تغلب از امام صادق علیه السلام نقل می کند «قال: قلت له: جعلت فداك، قوله: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» مراد چیست؟ حضرت فرمود «قال: من أكرمه الله بولایتنا فقد جاز العقبة» کسی که ولایت ما را قبول کرده باشد از عقبه عبور کرده «و نحن تلك العقبة التي من اقتحمها نجا. قال: فسكت» امام صادق علیه

السلام یک لحظه‌ای ساکت شدند و بعد فرمودند «فَهَلَّا أَفِيدَكَ حَرْفًا خَيْرًا لَكَ مِنَ الدُّنْيَا وَ مَا فِيهَا؟» به شما یک حرفی یاد بدهم که از دنیا و ما فیهای دنیا بهتر باشد؟ «قلت: بلی، جعلت فداك» فرمود این «فك رقبه» که در ادامه آیه آمده «النَّاسُ كُلُّهُمْ عبيد النَّارِ» مردم همه عبيد نار هستند یعنی مردم همه برده هستند و اهل نار هستند، «غیرک و اصحابک» غیر از تو و غیر اصحاب تو «فَإِنَّ اللَّهَ فَكُّ رِقَابِكُمْ مِنَ النَّارِ بَوْلَايَتِنَا، أَهْلُ الْبَيْتِ» خداوند تبارک و تعالی از رقاب شما فك رقبه کرده به سبب ولایتی که شما دارید.

پس در این روایت امام (علیه السلام) «عقبه» را ولایت خودش قرار داده و سپس فرموده عبور از عقبه قیامت به وسیله ولایت ما است.

حال بحثی که در اینجا لازم است به آن پرداخته شود این است که آیا این نوع تأویلاتی که در ذیل آیات شریفه آمده، قابلیت استدلال را دارد؟ حقیقت مطلب این است که پیرامون این مسئله سه مطلب وجود دارد:

مطلب اول: ظواهر قرآن

در مورد ظواهر قرآن، نزاعی بین اخباری‌ها و اصولی‌ها وجود دارد؛ اخباری‌ها می‌گویند ظواهر قرآن حجّیت ندارد و اصولی‌ها می‌گویند حجّیت دارد. سرّ اینکه صاحب وسائل برخلاف مجلسی (علیه الرحمه) که در هر بابی، اول آیات و سپس روایات را می‌آورد، ولی ایشان در هر بابی که وارد شده از آیات قرآن چیزی نیاورده و بعضی‌ها فکر می‌کنند که دعب صاحب وسائل فقط در جمع‌آوری روایات بوده و نمی‌خواسته آیات قرآن را بیاورد در حالی که اینطور نیست و یک جهت آن این است که ایشان اخباری است و اخباریین ظواهر قرآن را حجّت نمی‌دانند لذا ایشان در هر بابی روایات را که آورده در عنوان باب عنوانی آورده و می‌گویند مجموع این روایات این دلالت را دارد و فتوای خودش را در هر عنوانی ذکر کرده و این قوی‌ترین دلیل بر این است که ایشان اخباری است و کاری به مسائل اصولی و قواعد اصولی ندارد لذا در هیچ جا از صاحب وسائل مطلبی یافت نمی‌شود که به یک قاعده اصولی بخواهد تمسک کرده باشد.

مطلب دوم: تفسیر قرآن

از ظاهر قرآن یک مرحله آن طرف‌تر برویم مسئله تفسیر است، تفسیر یعنی «كشف الحجاب عن ظاهر الآية» حال اگر یک آیه‌ای را با قرائن آیات دیگر یا با کمک روایات تفسیر کرده باشیم و گفتیم مراد خداوند تبارک و تعالی این است، این نتیجه را، هم فقیه و هم مفسر می‌تواند به آن استدلال کند و این مانعی ندارد.

مطلب سوم: تأویلات قرآن

مرحله سوم تأویلات قرآن است آیا به تأویلات قرآن می‌توان استدلال کرد یا خیر؟ منظور این است که وقتی گفتیم تأویل آیه شریفه «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ» ائمه معصومین (علیهم السلام) هستند و عبور از صراط در قیامت بدون ولایت ائمه معصومین ممکن نیست و کسی بدون ولایت ائمه معصومین نمی‌تواند از صراط قیامت عبور کند. حال با توجه به تأویل مذکور می‌توان برای صراط روز قیامت به آیه شریفه مذکور استدلال کرد؟

از آنجا که تأویل مربوط به باطن است و غیر از مقام استدلال و مقام برهان است لذا نمی‌توان گفت این آیه دلیل بر این مطلب است، تأویل یک وادی دیگری دارد، مثلاً اگر گفتیم تأویل نقطه‌ی بای «بسم الله الرحمن الرحيم» «امیرالمؤمنین» (علیه السلام) است، در این هنگام نمی‌توان گفت پس یکی از ادله قرآن بر «امیرالمؤمنین» این آیه است.

حالا اینکه تأویل قرآن چیست؟ یک بحث خیلی مفصلی نیاز دارد، احتمالاتی در تأویل قرآن وجود دارد، مرحوم علامه طباطبائی نظر شریف شان این است که تأویل از جنس الفاظ و مفاهیم نیست بلکه از جنس حقایق وجودیه است.

بهتر است اسم تأویل را باطن بگذاریم که هر آیه‌ای بطنی دارد و هر بطنی خودش بطونی دارد. یک ظاهر، یک تفسیر و یک باطن داریم.

درست است در روایات آمده که هر آیه‌ای «ظهر و بطن»، منتهی ظهر در آنجا اعم از این ظاهر و تفسیر است، یعنی ظاهر تحت اللفظی آیه این است «الرَّحْمَنُ عَلَى الْعَرْشِ اسْتَوَى»^[3] این ظهوری دارد، حالا عرش چیست؟ با آیات دیگر و یا با روایات تفسیر می‌شود. به نظر من این «ظهر»، اعم از این ظاهر و تفسیر و هر دو است و مرحله بعد مرحله بطن است، روایات بطن می‌گوید هر بطنی خودش یک بطنی دارد تا می‌رسد به «70» بطن، و عدد «70» بطن هم در اینجا دال بر کثرت است نه اینکه دلالت بر عدد معینی که بیشتر از آن نیست نماید. اصلاً قرآن بطونی دارد «لا تعدّ و لا تحصی» و عدد «70» در اینجا به نظر می‌رسد مثل آن آیه شریفه است که خدا به پیامبر می‌فرماید اگر «70» بار هم برای اینها استغفار کنی فایده ندارد.

بطون قرآن نیز این چنین است یک بطونی داریم که این بطون «لا تعدّ و لا تحصی» است، علم به این بطون را چه کسی دارد؟ امام معصوم (علیه السلام)، ولی آیا خود امام معصوم (علیه السلام) می‌تواند به بطون قرآن در مقابل دیگران استدلال کند؟ خیر، هر چند برای خود امام و «بمن یعتقد بالامام و بولاية الامام» این حجت است، یعنی ما می‌گوئیم امام فرموده بطن این آیه این است ولی این از دایره استدلال خارج است.

در نتیجه اگر روایاتی باشد که بگوید ظاهر و تفسیر آیه شریفه «فلا اقتحم» در مورد عقبه دنیا است، خداوند تبارک و تعالی می‌فرماید این آدم از عقبه عبور نکرد در این صورت این ظهور و تفسیر قابل استدلال است اما اگر روایات در صدد بیان باطن و تأویل آن آیه شریفه بر آمده باشند در این صورت هر چند این تأویل مورد قبول و پذیرش است اما در مقام اقامه برهان نمی‌توان به آن استدلال کرد یعنی از نظر فنی نمی‌توان گفت یکی از آیات شریفه‌ای که دلالت بر صراط در روز قیامت دارد این آیه شریفه مذکور است.

مثلاً زراره سؤال می‌کند از کجا فهمیدید که مسح به «بعض الرأس» است؟ امام می‌فرماید «لمكان الباب» این روشن است، اما گاهی اوقات خودمان ظاهر قرآن را نمی‌فهمیم مثلاً در مثال خصصه (استمناء) کسی از امام سؤال می‌کند که خصصه حرام است یا خیر؟ امام می‌فرماید: بله حرام است، بعد گفت آیا در قرآن آیه‌ای داریم که دلالت کند بر اینکه خصصه حرام است؟ فرمود بله، عرض کرد کدام آیه؟ امام آیات اول سوره مبارکه مؤمنون که می‌فرماید «فَمَنْ ابْتَغَى وَرَاءَ ذَلِكَ فَأُولَئِكَ هُمُ الْعَادُونَ»^[4] استدلال می‌کند و امام از اطلاق «فمن ابتغى» استفاده کرد که استمناء «ابتغاء» و غیر از مسئله‌ی نکاح و مسئله کنیز است.

یا آیه شریفه‌ای که خداوند می‌فرماید «تِلْكَ الدَّارُ الْآخِرَةُ نَجْعُهَا لِلَّذِينَ لَا يَرِيدُونَ عُلُوًّا فِي الْأَرْضِ وَلَا فُسَادًا وَالْعَاقِبَةُ لِلْمُتَّقِينَ»^[5] ما باشیم می‌گوئیم «لا یریدون علواً» یعنی می‌خواهد پادشاه یا رئیس بشود، خدا می‌فرماید من دار آخرت را برای کسی قرار دادم که «لا یریدون علواً»، ولی امیرالمؤمنین (علیه السلام) به اطلاق آیه شریفه تمسک می‌کند و می‌فرماید حتی اگر کسی در ذهنش بیاید که رنگ بند کفش او و یا خود بند کفش او از بند کفش دیگری بهتر است این هم مصداق علو است.

بعضی جاها می‌آیند ظاهر را به ما تفهیم می‌کنند در این صورت می‌گوئیم تمام اینها استدلال است یعنی در مقابل هر کسی از افرادی که قرآن را قبول داشته باشند می‌گوئید چرا استمناء حرام است؟ بگوئیم به دلیل این آیه شریفه «فمن ابتغى وراء ذلك» که ما از این آیه در مسئله تلقیح مصنوعی خیلی استفاده کرده‌ایم، اینها استدلالش درست است. پس ظواهری که ائمه معصومین (علیهم السلام) برای ما تفهیم کنند اینها قابل استدلال است مقصود ما مواردی است که ائمه معصومین (علیهم

السلام) در صد بیان تأویل هستند که در این صورت تأویل قابل استدلال نیست

و تأویل آن قوه‌ی نوریه‌ی قدسیه‌ی الهیه که «عندهم علم الکتاب» است با آن قوه، ائمه معصومین(علیهم السلام) بیان می‌کنند و تفسیر که علم الکتاب نیست، شما ملاحظه کنید اهل سنت این همه تفسیر می‌نویسند، مهم‌ترین تفسیرشان تفسیر فخر رازی است آیا ما می‌توانیم بگوئیم فخر رازی «عنده علم الکتاب»؟ مفسرین شیعه این همه تفسیر نوشته‌اند می‌توانیم بگوئیم «عندهم علم الکتاب»؟ به نظر من «عنده علم الکتاب» عمدتاً مربوط به باب تأویل است یعنی ظاهر قرآن را همه عربهایی که ادبیات بلد هستند می‌توانند ترجمه کنند، یک کشف الحجابی هم از ظاهر آیه می‌توانند به دست بیاورند و این را با ده آیه دیگر مرتبط کنند کاری که مرحوم علامه (رضوان الله تعالی علیه) کرده که کار بسیار مشکل است ولی اینها علم الکتاب نیست. علم الکتاب عمدتاً در مسئله تأویل است، تأویل «بقوة قدسیة نورية إلهية» اینها باطن آیات را می‌دانند. حتی گاهی اوقات در تأویل یک آیه چند تا مطلب متضاد ممکن است مطرح باشد اشکالی ندارد، ولی اینها از دایره‌ی استدلال خارج است.

این روایات تفسیری که ائمه معصومین(علیهم السلام) دارند اگر ملاحظه کنید متوجه می‌شوید که در هیچ جا ائمه معصومین(علیهم السلام) در مقابل خصم، به تأویل آیه استدلال نکرده‌اند، برای اینکه تأویل قابلیت استدلال ندارد، تأویل یک نوع امر باطنی معنوی است که چون امام معصوم(علیه السلام) متصل به نوریت الهیه است و می‌تواند باطن این آیات را ببیند لذا هر چه از باطن آیات برای ما ذکر می‌کند اعتبار دارد ولی این قابلیت استدلال ندارد و نمی‌توانیم بگوئیم این آیه دلیل است.

در مورد روایاتی که مربوط به امیرالمؤمنین(علیه السلام) است به نظر من باید تفکیک صورت بگیرد آیاتی در مورد امیر المؤمنین(علیه السلام) وجود دارد که قابلیت استدلال دارد نظیر آیه‌ای که حضرت در رکوع انگشت خود را دارد یا آیه مربوط به غدیر، این آیات قابلیت استدلال دارد ولی اگر یک آیه‌ای تأویلش به ائمه معصومین(علیهم السلام) بود، مثلاً ائمه معصومین(علیهم السلام) می‌فرمایند «نحن العقبة» در این هنگام ما با این آیه شریفه نمی‌توانیم ولایت ائمه را اثبات کنیم.

وصلی الله علی محمد و آله الطاهرين

[1] □ «المسألة الثالثة: قال القفال: قوله: فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ أَي هَلَا أَنْفَقَ مَالَهُ فِيمَا فِيهِ اقْتِحَامُ الْعَقَبَةِ؟ وَ أَمَا الْبَاقُونَ فَإِنَّهُمْ أَجْرُوا اللَّفْظَ عَلَى ظَاهِرِهِ وَ هُوَ الْإِخْبَارُ بِأَنَّهُ مَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ. ثُمَّ قَالَ تَعَالَى: وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ (12)» مفاتيح الغيب، ج3، ص: 169.

[2] □ «فَلَا اقْتَحَمَ الْعَقَبَةَ، وَ مَا أَدْرَاكَ مَا الْعَقَبَةُ أَي فَهَلَا نَشْطُ وَ اخْتَرَقَ الْمَوَانِعَ الْمَانِعَةَ مِنْ طَاعَةِ اللَّهِ، مِنْ تَسْوِيلِ النَّفْسِ وَ اتِّبَاعِ الْهَوَى وَ الشَّيْطَانِ، وَ هَلَا جَاهَدَ نَفْسَهُ لِاجْتِيَازِ الطَّرِيقِ الصَّعْبِ وَ أَى شَيْءٍ أَعْلَمَكَ مَا اقْتِحَامُ الْعَقَبَةِ؟ اسْتِفْهَامٌ لِلتَّفْخِيمِ وَ التَّعْظِيمِ». التفسير المنير في العقيدة و الشريعة و المنهج ج30 250.

[3] □ طه، 5.

[4] □ المؤمنون 7.

[5] □ القصص، 83.